

روایتی از امام صادق(ع) دیدیم که علما را سه دسته میفرمودند گروه سوم از علما آن دسته ای بودند که به تعبیر حضرت صاحب الفقه و العقل بودند در رابطه با این گروه تأکید ویژه ای شده بود بر حزن و اینکه این دسته محزون اند، این دسته غمگین اند شب زنده دارانند، یک تعبیر دیگری در این روایت در رابطه با صاحب الفقه و العقل وجود دارد که میفرماید بعمل و یخشی و جلاً این صاحب عقل کار میکند، زندگی میکند درحالیکه میترسد، ترسیدنی، بعمل و یخشی و جلاً؛ حضرت امام در توضیح این فراز میفرماید که اینکه به واسطه علم در قلب مومن انکسار حاصل میشود و انسان میترسد و اندوه پیدا میشود، این به خاطر امور دنیوی نیست امور زائد دنیوی هیچوقت مومن را نه ناراحت میکند نه باعث ترس او میشود. در پایان همین حدیث بیست و سوم، میفرمایند اینها به خاطر امور دنیوی نیست، بلکه علت اینکه مومن میترسد و علت اینکه ناراحت است، این است که قصور از وظائف عبودیت داشته باشد. نکند آن دستوراتی که به او داده شده است، آن وظائفی که در عهده اش است را انجام نداده باشد، همواره در حالت خوف است که خدایی ناکرده آن دستور الهی را، آن فرمان الهی را انجام نداده باشد، تعبیر لطیفی دارند، میفرمایند نور علم آرام از دل صاحبش ببرد و دل او را به حق و دار کرامت او آشنا کند و از مناجات حق لذت‌ها ببرد و شب‌ها را به بیداری گذراند و قیام به وظیفه بندگی کند، واقعیت این است که مومن، کسی که اتکا اش به خداست، از امور دنیوی نمیترسد،

اقسام ترس: یک روایتی در خصال هست، صفحه ۲۸۱ که میگوید خوف پنج دسته است، پنج نوع ترس داریم، یکی اسمش خوف است که خوف گناهکاران است، یکی خشیت است یکی «وَجَل» است، یکی رهبت است و نوع آخر هیبت؛ هیبت اون خوفی است که در قلب عارف از مشاهده حق پیدا میشود، و وجل که در این روایت آمده که بعمل و یخشی و جلی، روایت خصال اینگونه تفسیر میکند میگوید آن خوفی است که ناشی از تقصیر و قصور در عبودیت است. دقیقاً همین تعبیری که از امام دیدیم در روایت خصال هم هست. انسان میگوید نکند من اون بنده ای که باید باشم نبوده یا نیستم. دائم در این خوف درونی خودش پرسه میزند، یک روایت بسیار بسیار عمیقی وجود دارد هم از رسول الله(ص) که بحار نقل میکند جلد ۷۷ صفحه ۵۰ و هم از امام صادق(ع) روایت نقل شده که کافی نقل میکند جلد ۲ صفحه ۶۸ این روایت درس زندگی مومن است، واقعا من دیشب وقتی این روایت را دیدم بر خودم لرزیدم ، فکر میکنم هرکسی این روایت را به عمقش توجه کند به خودش می‌لرزد، «من خاف الله أخاف الله منه كل شيء و من لم يخف الله أخافه الله من كل شيء» کسی که از خدا بترسد، خدا همه را از او میترساند و کسی که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند. ببینیم به زندگی خودمان رجوع بکنیم، اینها همه نسبی است، هر جا که از خدا انسان بترسد مابقی اصلاً مگر تأثیری در وجود دارند؟ همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستی اش نام هستی برند. من خاف الله کسی که از خدا بترسد، أخاف الله منه كل شيء ، خدا از او همه را میترساند، و من لم يخف الله کسی که از خدا نترسد، أخافه الله من كل شيء خدا او را از همه میترساند از همه چیز میترساند از هر ریسمان سیاه و سفیدی میترساند.

خاطره‌ای از امام در مورد خدا ترسی: دوستان اصرار داشتند قضا یا از امام بگوئیم، همین سید بزرگواری که هفته گذشته مطلبشان را نقل کردیم یعنی مرحوم آقای بجنوردی ، فرزندشان نقل میکرد گفت امام که نجف آمدند گفت یک جلسه‌ای بود، ناهاری بود خود امام نقل کرده اند برای دو نفری که بودند گفتند روزی که سال ۴۳ ریختند خانه من که خب میدانید که در آن قضیه ۱۳ آبان که روز تبعید امام است امام سخترانی معروفشان را که میکنند شب میریزند خانه امام که یک کارگری هم بوده دم درب، مشهدی بوده که می آید



جلو و یک چوبی هم به او میزنند دعوایی میشود امام هم آن شب خانه حاج آقا مصطفی بودند، می آیند داد میزنند که خمینی من ام به اینها چکار دارید؟ مرا بگیرید، بعد می گیرند و سوار ماشین میکنند و می برند، تعبیر این است که امام می گفتند ما در مسیر که به طرف تهران می آمدیم [نمیدانستند که تبعید است، بعد معلوم شد که تبعید است]، یک مقداری که جاده قدیم قم هم بوده، این ماشین طرف دریاچه نمک حوض سلطان کج شد، به آنجا منحرف شد، علت اینکه آنها این کار را کردند میخواستند کسی تعقیبشان نکرده باشند، ولی امام میگویند من مطمئن شدم که اینها میخواهند ببرند در بیابان و همانجا وسط بیابان من را اعدام کنند؛ تعبیر خیلی تعبیر سنگینی است، اولاً از یک زبان صادق گفته میشود، ثانیاً در مقام کسی است که شاید در طول زندگی اش به عدد انگشتان یک دست در رابطه با شخصیت و حالات خودش صحبت نکرده باشد، اَشْهَدُ بِاللَّهِ که من که ندیدم با اینکه خیلی در محضرشان بودم همه مان هم خواندیم و خواندید، در رابطه با «من» صحبت نمیکرد، که این «من» چیست؟ حتی جالب است که چند بار به امام گفته اند که زندگی تان را بگویند که کجا به دنیا آمدید کجا رفتید میگویند این مهم نیست بالاخره هرکسی یک جا به دنیا می آید یک جا رشد میکند یک جا زندگی میکند، مهم حرکت کلی مردم است ببینید انقلاب چی بوده است؟ تا این حد هم در رابطه با خودش نمیگویند. تعبیری که آن روز در نجف فرمودند این است که میگویند ماشین که منحرف شد در جاده به خودم مراجعه کردم ببینم میترسم؟ والله نمیترسیدم، داشتند میبردن به تصور امام که اعدام بکنند، قسم والله خوردند، از جاده که منحرف شدیم به خودم مراجعه کردم، دیدیم میترسم؟ دیدیم که والله نمیترسم، بعد تعبیرشان این است که آنها میترسیدند و من نمیترسیدم، یک بار امام از طرف مرحوم آقای بروجردی اعلی الله مقامه الشریف؛ یک پیامی پیش شاه برده بودند، یک ملاقاتی امام با شاه دارند، مربوط به سال هال دهه ۳۰ حضرت آقای شیخ حسن صانعی نقل میکرد که امام به من گفت که من رفتم و وارد شدم و او از من ترسید، امام نه مرجع بودند نه امام بعد بودند نه امام ایست که امروز اسمش را آوردن و حلوا حلوا کردن نان و برکت برای کسی داشته باشد، آن وقت اسم امام را آوردن چوب و چماق و کتک داشته است، واقعا هم آن کسانی که آن روز گفتند خیلی ارزشمندند و الا امروز که احياناً بُن و غیر بُن هم بدهند که از امام کسی تعریف بکند که برکتی درش نیست، البته خوب است ولی دقیقاً مصداق آیه شریفه است که قبل فتح و بعد فتح را مثال میزند؛ امام سال سی و خورده که رفتند میگویند او ترسید، بنده که با او صحبت کردم و پیغام آقای بروجردی را رساندم ترسید، چون امام امین آقای بروجردی بودند و حتی سالها مهر آقای بروجردی در اختیار امام بوده است. مهري که مرحوم آقای بروجردی داشتند که حالا دفعات بعد قضایای امام با آقای بروجردی را نقل میکنم.

پس من خاف الله، أخاف الله منه كل شيء، خدا همه را از او میترساند، گفتم این روایت از دو طریق نقل شده، هم بحار از وجود مقدس نبی مکرم اسلام (ص) نقل میکند جلد ۷۷ صفحه ۵۰ و مرحوم کلینی در کافی از امام صادق نقل میکند دقیقاً با همین الفاظ جلد ۲ صفحه ۶۸، به همین مضمون از امیرالمومنین روایت نقل شده که من خاف الله آمنه الله من كل شيء، کسی که از خدا بترسد خدا او را از همه چیز ایمن میکند، این در غرر الحکم ۹۰۱۴ است، آمنه الله من كل شيء، هرکی از خدا بترسد خدا او را از همه چیز ایمن میکند، این ترس از خداست، البته مقام ترس از خدا نباید با مقام رجاء به خدا ذبح بشود، یک روایت دیگری است باز از امیرالمومنین (ع) میفرمایند: خیر الأعمال إعتدال الرجاء والخوف؛ اینکه هم از خدا بترسید هم رجاء داشته باشید، امید به خدا داشته باشید، حالا انشاءالله راجع به رجاء یک روز دیگری صحبت میکنیم، یک تعبیر دیگری است که باز نگاه میکردم، بسیار تعبیر لطیفی است از امیرالمومنین (ع)



در غرر الحکم، میفرمایند الخوف جلیب العارفين، ترس از خدا پیراهن عارف است؛ انسانی که از خدا میترسد نه پایش را کج میگذارد و نه میگذارد کسی پایش را کج بگذارد نه خریده میشود نه میتواند خریداری اش بکنند و نه دیگر برایش کس دیگری مهم است، واقعا کسی که نگاهش به مبدا فیاض عالم است برایش بقیه زر و زیورها و زورها دنیا تأثیرگذار نیست، جز اینکه خواندیم میتواند تعریفی هویت عاشورا و هویت سید الشهداء داشته باشد، کم اتفاقی نیفتاده ما همینطور از بس بعضی اوقات تکرار کردیم حادثه برایمان کوچک جلوه میکند. کم اتفاقی یک نمونه اش در کربلا یا برای امیرالمومنین(ع) یا فاطمه زهرا(س) نیفتاده است، اما تنها و تنها این همین تبصره و نکته است که من خاف الله اخاف الله منه کل شیء.



۴,۲ تمایز بین علوم از نگاه آیت الله بروجردی :

توضیح :

آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه، بر این عقیده اند که تمایز علوم با یکدیگر به تمایز موضوعات است ولی موضوع عبارت است از : «جامع محمولات» ؛ پس به این بیان می توان گفت مرحوم بروجردی، تمایز علوم را به تمایز محمولات می دانند ولی برای اینکه از اصطلاح متعارف مشهور، خارج نشوند، تعریف این اصطلاح را تغییر داده اند (چنانچه همین مسئله به نوعی دیگر در کلام شهید خمینی مطرح شده بود) و در عین حال می گویند تمایز مسائل یک علم با یکدیگر، به واسطه تمایز موضوعات آن می باشد.

تمایز بین علوم « به واسطه تغایر محمولات
تمایز بین مسائل یک علم « به واسطه تغایر موضوعات مسائل
مرحوم بروجردی برای اثبات مدعای خویش، مقدماتی ۵ گانه را مطرح می کنند:

مقدمه ۱:

- مسائل یک علم، وجداناً دارای دو حیثیت و دو جهت اند که دو ثمره بر آن مترتب است:
- یک خصوصیت موجب اشتراک مسائل یک علم می شود به گونه ای که با علوم دیگر متمایز میشوند.
- خصوصیت دیگر موجب تمایز مسائل یک علم از یکدیگر میشود.

مقدمه ۲ :

موضوعات در مسائل دائماً تغییر می کنند : پس تمایز بین مسائل یک علم، به اختلاف موضوعات آنان است. مثال : (در فلسفه) «عقل موجود است؛ نفس موجود است ؛ ... »

محمولات در یک علم یا واحد است یا مصداق واحد است.

- واحد : مانند «موجود» در الهیات بمعنی الاعم
- متعدد ولی مصداق واحد : مانند منصوب، و مجرور و مرفوع که مصداق اعراب هستند . (فاعل مرفوع است؛ مفعول

منصوب است؛ مضاف الیه مجرور است)

پس :

تمایز علوم با یکدیگر « به تمایز «جامع محمولی»

تمایز مسائل یک علم « به تمایز «موضوعات»

مقدمه ۳ :

فرق فلسفه و نحو :

در نحو پیرامون اعراب و در فلسفه پیرامون وجود

فرق «الفاعل مرفوع» و «المبتدا مرفوع»:

به این است که «مبتدا» با «فاعل» فرق می کند.

مراد از عرض ذاتی در تعریف موضوع (موضوع کل شیء ما یبحث عن عوارضه الذاتیه)، عرض منطقی است که نسبی است (نه عرض فلسفی که مطلق است)

- عرض فلسفی: عبارت از ماهیتی است که اگر در خارج موجود شد، «فی الموضوع» است و در مقابل آن جوهر میباشد.
- عرض منطقی: عبارت است از آن چیزی که خارج از ذات شیء است و در خارج با آن متحد می باشد. و در مقابل آن ذاتی قرار دارد. عرض منطقی، نسبی است مثلاً ناطق نسبت به انسان ذاتی و نسبت به حیوان عرضی است.

مقدمه ۴:

موضوع برای محمول عرضی منطقی است کما اینکه محمول برای موضوع عرضی منطقی است. و این یکی از نتایج آن است که عرض، در این بحث به معنای عرض منطقی اخذ شده است.

حال اگر جایی موضوع و محمول بدون واسطه در عروض بر هم بار می شوند (طبق مبنایی که از مرحوم آخوند شناختیم) هریک برای دیگری، عرض ذاتی به حساب می آیند پس در این صورت اگر:

موضوع نسبت به محمول « عرضی ذاتی است

محمول نسبت به موضوع « عرضی ذاتی است

بنابر این موضوعات مسائل برای جامع محمولی، «اعراضی ذاتی» هستند (و نه آنکه ذاتی آن جامع محمولی باشند).

مقدمه ۵:

از میان دو مفهومی که قرار است یکی موضوع و دیگری محمول قرار گیرد، می بایست مفهوم معلوم را به عنوان موضوع و مفهوم مجهول را به عنوان محمول انتخاب کنیم. پس در قضیه «الله موجود» در حقیقت قضیه باید چنین باشد «الموجود هو الله»، کما اینکه در قضیه «المبتدأ مرفوع»، در حقیقت باید قضیه را چنین فرض کنیم: «المرفوع اما مبتدأ أو خبر أو ..».

نکته اول:

مرحوم بروجردی رحمة الله علیه، این مقدمه را از آن جهت مطرح کرده اند که بگویند جامع محمولی در حقیقت موضوع همه مسائل است و در حقیقت آنچه به ظاهر جامع محمولی است، جامع موضوعات است و به این طریق، این سخن با کلام مشهور مخالفتی ندارد.

نکته دوم:

صراحت عبارت مقرر ایشان آن است که در قضایا، موضوع معلوم و محمول مجهول است، در حالی که آنچه در قضایا مجهول است «نسبت» است و «موضوع و محمول»، مجهول نمی باشند.

نتیجه:



موضوع هر علمی همان جامع محمولات آن علم است که از عوارض ذاتیه آن (که همان موضوعات مسائل است) بحث می شود.

پس در عین حالی که موضوع علم را جامع محمولی دانستند ولی با تعریف مشهور (موضوع کل علم ما بیحث فیه عن عوارضه الذاتیه) هم مخالفت نکرده اند. چرا که همانطور که محمول برای موضوع عرضی ذاتی است، موضوع نیز برای محمول عرضی ذاتی است. لذا اگر علمی در مورد موضوعات مسائل صحبت می کند، در حقیقت از عوارض ذاتی جامع محمولی سخن می گوید. پس طبق نظر مرحوم بروجردی همانند مرحوم آخوند، در مسائل یک علم از عوارض ذاتی موضوع آن علم بحث می شود.

